

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۸)

شنبه ۰۸ - ۰۲ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۰۶ - ۰۸ - ۱۳۹۶ م؛ ۲۸ - ۱۰ - ۲۰۱۷

وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اَذْهَبْ أَنْتَ وَ اُحْوَكْ بِأَيَاتِي وَ لَ آتَيْنَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَكَ لَعْلَهُ بِنَدْرِكُهُ أَوْ يُخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْطِرَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶) فَأَتَيْنَاهُ فُقُولًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَ اَلْسَلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ أَهْدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰)

I. تفسیر

۱. اشاره: در این آیات از اسم "رب" بسیار استفاده شده است. بنابراین، در اینجا توضیحی مختصر را در این ارتباط می‌آوریم: گفته‌اند در اصل لغت، "رب" از مصدر "تربیه" می‌باشد و مشتق از "ربب" است. "ربوبیت" یعنی سوق دادن شیء به سمت کمالش. "رب" اشیاء عهده دار تربیت آنها می‌باشد، و این صفت را به صورتی ثابت داراست. معانی مختلفی که برای "رب" ذکر کرده‌اند در واقع همه از مصادیق و آثار و یا لوازم تربیت می‌باشند. از جمله، گفته‌اند "ربوبیت" یعنی مالکیت، مصاحبت، سیادت، اصلاح، قیمومت، ملازمت، تداوم بخشیدن، بر آوردن حاجت، تعلیم، یا تغذیه. در تعبیر "رب العالمین" می‌توان تمامی این معنایی را در نظر داشت زیرا، به عنوان مثال، مالک امری آنرا حفظ می‌کند، و می‌پروراند، و به این اعتبار، مربی آن نیز هست. در "ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ" (۵۰:۱۲) کلمه رب به معنای مالک به کار رفته است. کلمه رب بدون قید و به طور مطلق برای غیر خدای متعالی به کار نمی‌رود. در مورد غیر خدا به طور اضافی و همراه با قید استفاده می‌شود. به عنوان مثال، گفته می‌شود: رب السفینه، رب الدار.

در قرآن کریم کلمه "رب" به صورت جمع که به کار رفته است، مثلاً، "يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ" (۱۲:۳۹)، در ارتباط با عقاید باطل غیر موحدان است. گاهی در آثار اهل عرفان سخن از رب‌های جزئی و "رب الارباب" است، و این به معنای دیگری است که با توحید خداوند سازگار است.

۲. فأتيناه فُقُولًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَ اَلْسَلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ أَهْدَى: پس، بیایید او را، و بگویید، "ما دو فرستاده پروردگار توایم، پس رها کن ما با بنی اسرائیل را، و عذاب مکن آنان را، که آورده‌ایم تو را نشانه‌ای از پروردگارت، و سلام بر کسی باد که پیروی کند هدایت را!"

"فأتيناه" (پس بیایید او را)، رسالت فعال بودن است، و انجام تکلیف و ماموریت الهی. پس، آن دو را امر فرمود به بیرون آمدن از مقام جمع با حق تعالی، و غلبه احکام وحدت بر کثرت، و رفتن سوی خلق و عالم کثرت، و رعایت احکام کثرت لیکن به توسط رب‌شان، و شهود او در کثرات. شاید برای همین، پیشتر خطاب خدای تعالی "اذْهَبْ" و "اذهبا" (برو) و (بروید) بود ولی در اینجا فرمود، "فأتيناه" (پس بیایید او را) با آن که فرموده بود، "إِنِّي مَعَكُمَا" (۲۰:۴۶ طه) (همانا که من خود با شما هستم). پس از آن همراهی خاص از روی تایید و توفیق و عنایت با موسی و هارون- علیهما السلام-، گویی خواسته باشد آن دو را هشدار داده باشد که محتجب نگردند از شهود او در صورت کثرات، و اگر چه او- عزّ و جلّ- با آن همراهی خاص با آن دو است، با همراهی عام با همه مخلوقات است. پس، آنان می‌دانند و می‌بینند که در حقیقت نزد چه کسی می‌آیند، و شرط رسالت را که سبقت رحمت بر غضب و شفقت بر عباد الله است را رعایت کنند، و "قول لّین" (سخن نرم) را فراموش نکنند، چرا که مخاطب در صورت غیر او- سبحانه- است.

"فُقُولًا" (پس، بگویید!) هدف از آمدن ابراز و آشکار نمودن است تا مخاطب آشکارا تجربه نماید آنچه را در گوینده نهفته و پنهان است.

"إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ" (ما دو فرستاده پروردگارت هستیم)، پروردگارت ما را به عنوان پیامبر فرستاده است، چون تو محبوب شده‌ای از پروردگارت با نفس خودت و دیگر اغیار، و امکان شنیدن بدون واسطه از او را نداری، لیکن اگر نیک گوش فرا دهی، و از عناد و لجاج و پیروی نفست باز داری خود را، سخن پروردگارت را، که تو همان عبد و مظهر او هستی، خواهی شنید، و او را اطاعت خواهی کرد.

"فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ" (پس رها کن با ما بنی اسرائیل را!) فرمود بگویند، "فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ"، ارسال را با حرف اضافه "مع" آورد تا به معنی آزادی باشد، نه با "الی"، که معنی فرستادن را تداعی می‌کند. عبد الله بودن یعنی آزادی و رهایی از عبودیت غیر او، و عباد الله عبد هیچ کس دیگر - نه هم نوعان‌شان و هم پایگان خود، و نه غیر و برتر از خود - نمی‌باشند، بلکه آنان تنها یک نشانه عبودیت دارند، که همان نشان الله است. آنها آزاد و رها هستند حتی از ما - جماعت رسولان -، و ما فقط تأمین‌کنندگان آزادی آنها هستیم به اذن الله - تعالی.

مولانا، در دفتر ششم مثنوی:

زین سبب پیغامبر با اجتهاد	نام خود وان علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست	ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنک از ادب کند	بند رقیب ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را ز انبیا آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید
لیک می‌گویند هر دم شکر آب	بی‌زبان چون گلستان خوش‌خضاب
بی‌زبان گویند سرو و سبزه‌زار	شکر آب و شکر عدل نوبهار

"وَلَا تُعَذِّبْهُمْ" (و عذاب مده آنان را) بیش از این با اسارت و بندگی و سلب آزادی و اختیار از آنان، و تحمیل اراده و خواسته‌های خود بر آنان، و نسبت دادن‌شان به خودت، و رب برتر آنان خواندن خودت، و قطع نسبت آنان با پروردگار حقیقی‌شان.

"فَلَمَّا جَاءَكَ بَأْسٌ مِنْ رَبِّكَ" (آورده‌ایم تو را نشانه‌ای از پروردگارت)، که بشناسی آن را اگر نیک نظر کنی در آن، و خود و دیگران را عاجز یابی از آوردن چنین آیتی. پس از آن تو را حجتی نباشد در عدم امتثال فرمان پروردگارت.

"وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِمَّنِ اتَّبَعَتِ الْهُدَىٰ" (و سلام بر کسی باد که پیروی نماید هدایت را!) پس، اگر خواهی که ایمن باشی از هر گزند که تو را از اصل حقیقت خودت محجوب کند، و از خیرات و برکات آن محروم، هدایت پذیر باش، و پیروی کن از فرمان پروردگارت!

شیخ عبدالکریم جیلی در الکلمات الإلهیه در شرح اسم "السَّلَام" خدای تعالی چنین آورده است:

اسم او "السَّلَام": اوست که سلامت داشته است حضرات حقائق وجود را از لاحق شدن به عدم، و منع کرد مراتب را از اختلاط بعضی از آنها به بعضی دیگر.

و این اسم صفت است، و صفتش، همان سلام، و آن عبارت است از تجلی او تعالی در سائر اُسماء و صفاتش، که سلامت می‌دارد با آنها حقائق وجود را از مهالک عدم، و حفظ می‌کند مراتب آنها را از ورطه اختلاطشان، و مبهم شدن بعضی از آنها با بعضی دیگر. پس، منع نمی‌کند او تعالی را از اینکه سلامت بدارد حقیقت نارایت (آتشیّت) را در حقیقت مائیت (آبیت) از اینکه برود اثر و عین [انها]. و عکس [آن] نیز. پس، او "السَّلَام" است، که سلامت می‌دارد اشیاء را از آنچه هلاک می‌سازدشان و تلف می‌کندشان.

3. **إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ:** همانا وحی شده است به ما که عذاب بر کسی است که دروغ شمرد و روی بگرداند!

"إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا" (همانا وحی شده است به ما)، و به علم یقینی می‌دانیم، بدون هیچ شک و تردیدی، "أَنَّ الْعَذَابَ" (که عذاب) حقیقی، که همان احتجاج از رب باشد هنگام کشف حجاب‌های منیت، "عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ" (بر کسی است که دروغ شمرد) سخنان رسولان را و آیات پروردگارش را و تصدیق نکرد آنان را با ایمان و اطاعت و تبعیت، "و تَوَلَّىٰ" (و روی بگرداند) از آنان، به سویی و راهی مقابل آنان رفت، و در نتیجه، هرچه دورتر و دورتر شد از جوار رحمت پروردگارش، و الطاف بی‌کران و سایه‌های گسترده رحمتش.

4. **قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ:** گفت: پس، کیست پروردگار شما دوتا ای موسی؟!!

چون ندانست که انتساب رسالت‌شان به پروردگار او از روی رحمت و شفقت بود تا او را اعتماد و اطمینانی حاصل شود به خیر خواهی آن دو برای او، "قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ" (گفت: پس، کیست پروردگار شما دوتا ای موسی؟!)، یعنی، چرا از پروردگار خودتان سخن نمی‌گویند، آیا شما را پروردگاری غیر از پروردگار من است، و دیگران را نیز پروردگاری غیر از پروردگار من و غیر از پروردگار شماست؟! خواست تا بینش مشرکانه و کثرات‌گرای محض را از سخن آن دو نتیجه‌گیری کند. تصریح فرمود نام موسی - علیه السَّلَام - را با آن که پرسشش درباره پروردگار موسی و هارون، هر دو، بود به خاطر

علمش به برتری موسی- علیه السلام- در رسالت، و این که اگر او از پاسخ بازماند، همان داوری درباره هارون- علیه السلام- به طریق اولی خواهد شد. و یا گفته شده است این بدان خاطر بود که می‌دانست موسی- علیه السلام- گره بر زبان داشته است، و امید داشت که قادر نباشد بر رسا سخن گفتن در پاسخ او، غافل از آن که موسی- علیه السلام- کلیم الله شده بود، و از خدا باز نمودن گره زبانش را خواسته بود.

5. قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: گفت: پروردگار ما آن کسی است که بخشید به هر چیزی آفرینش را، سپس هدایت فرمود.

پس، برای پیش‌گیری از مغلطه او، موسی- علیه السلام- به او گفت، "رَبُّنَا" (پروردگار ما)، هم‌هی ما، نه ما دوتا، و تو، بلکه هم‌هی چیزها، "الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (آن کسی است که بخشید به هر چیزی آفرینش آن را)، بنابراین، نه تو را رسد که دعوی ربوبیت کنی، نه هیچ کس دیگری را، چرا که ربوبیت فرع خلقت است، و تو خالق خودت نیستی، تا چه رسد به این که خالق دیگران بوده باشی، و نه تنها "ربّ اعلی" نیستی، بلکه اصلاً ربّ نیستی، زیرا پروردگار همگان همان است که آفریدشان و "ثُمَّ هَدَى" (سپس هدایتشان کرد) همه را در همان آفرینش‌شان به سوی کمالات و خیرات ثانوی خاصّ خودشان، و افزون بر آن، به صورت تشریعی آنان را که اراده و اختیار دارند.

6. اشاره: خدای تعالی خالق هر چیزی است، و "خالق" از ریشه "خلق"، به معنای کسی است که اشیائی را با اندازه‌گیری پدید آورده باشد. اصل معنای لغوی "خلق" تقدیر و اندازه‌گیری خاص است اگرچه به معنای ایجاد شایع شده است. لذا، گفته اند که خدای تعالی خالق و مقدر اشیاء است بر مقتضی حکمت و وفق مشیئت. "خالق" مانند خالق است لیکن مبالغه در آن بیشتر است. خدای تعالی خالق همه است، و هیچ کس او را خلق نکرده است، ایجاد کننده همه است از عدم در حالی که موجود بود خود از ازل. و خلق می‌کند هر چه را بخواهد، و قادر است بر همه چیز. بر خود تبریک گفت به خاطر آفرینشش، و منت می‌گذارد با خلق و آفرینشش بر خلق، "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" (۱۴: ۲۳ المؤمنون) (پس، مبارک باد الله، بهترین خلق کنندگان).
شیخ عبدالکریم جیلی در کمالات الإلهیة، در شرح اسم "الْخَالِقُ" چنین می‌گوید:

اسم او "الْخَالِقُ": اوست که به بیرون می‌کشاند صور اعیان حکمی ثابت در علمش را سوی عالم عین، تا در نتیجه، مشهود باشند با حس و تعیین بعد آن که موجود بودند به حکم و تخمین. و این اسم از اسماء صفات افعال است، و صفت این اسم خالقیّت است، و آن عبارت است از تجلی الهی که در آن تعین میباید ما سوی الله به وجود تام بعد از آن که محکوم بود به عدم عام. "الهادی" نیز از اسماء الله الحسنی است. در شرح این اسم شریف گفته شده است: در لغت "الهدایة" میل دادن است، و "هدیه" بدان خاطر "هدیه" نامیده می‌شود که آن میل می‌دهد قلب کسی را که بدو هدیه داده می‌شود سوی کسی که هدیه را سوی او گشاند است. خدای سبحان "الهادی" است، و "الهادی" همان مرشد و دلیل است، که هدایت کرد دست‌ها را به عمل، و گوش‌ها به شنیدن، و چشم‌ها را به دیدن، و عقول را به تدبیر کردن، و قلوب را به معرفت، و ارواح را به مکاشفه، و همه را به امید. مختص می‌سازد هر که را خواهد از عبادش به معرفتش و گرامی می‌داردش به نور توحیدش، و هدایت می‌کندش به اخلاق نیک و به طاعتش، و هدایت می‌کند مردم را به آنچه در آن است صلاحشان در معاش و معادشان، هدایت می‌کند گناهکار را به توبه، و جمیع حیوانات را به جلب مصالح خود و دفع مضارشان، با آنچه قرار داده است در غریزه آنها. هدایت کرد عبادش را با آیاتش به معرفت ذاتش، و تخلّق به اخلاقش. "الهادی" مطلق همان خداست، "رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى" (۵۰: ۲۰ طه) (پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است). تنها اوست که مالک قلوب است و کلیدهایش می‌گشاید هر چه را بخواهد، و می‌بندد هر چه را بخواهد، "كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" (۳۱: ۷۴ المدثر) (خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند).

شیخ عبدالکریم جیلی در کمالات الإلهیة، در شرح اسم "الهادی" چنین می‌گوید:
اوست که گرفته است نواصی (موی جلوی سر) آگوان را به سوی محلّ سعادتشان، و می‌برد آنها بر طریق مستقیم در حقّ هریک از آنها، و هدایت می‌کندشان بدان، سوی بلوغ کمالشان، که برای آن خلق شده‌اند
خدای تعالی می‌فرماید، "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" (۵۶: ۵۱ الدّاریات) (و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند)؛ و خدای تعالی می‌فرماید، "وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" (۴۴: ۱۷ الإسراء) (و نیست هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح می‌کنند به ستایش او)، پس شهادت داد برایشان به عبادت زیرا تسبیح عبادت است. بنابراین آنها عابد هستند، قائم بدانچه خلق کرده است آنها را به خاطرش.

و او، علیه السلام، فرمود، "وَكُلٌّ مِيسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ" (و هر کس را آسان باشد آنچه برای آن خلق شده است).

و برای همین، خدای تعالی فرمود، "مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" (۱۱:۵۶ هود) (هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او موی جلوی سر او را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راهی مستقیم است)، زیرا طریقی که گرفته است ناصیه همه را سوی آن همان طریق سعادت آن شیء است، چرا که او از آن طریق بر می‌گردد سوی خدا، و خدای تعالی خلق کرده است او را برای سلوک آن صراط. پس، آن صراط مستقیم است در حق او، کج است در حق غیر او، و این همان محض هدایت است.

خدای تعالی فرمود، "وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ" (۹۰:۱۰ البلد) (و هدایت کردیم او را به دو جای بلند)، یعنی دو طریق، که یکی از آن دو سعادت نامیده می‌شود، و دیگری شقاوت، و آن دو بر می‌گردند سوی او، زیرا خدای تعالی منتهای هر سالکی است. خدای تعالی فرمود، "وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ" (۵۳:۴۲ النجم) (و آنکه به سوی پروردگار تو است منتهای).

و بدان که این اسم از اسماء افعال است، و صفت آن هدایت است. و آن عبارت است از إرجاع مخلوقات سوی او با سلوک طریقی که خلق شده است آن مخلوق به خاطر آن. و هدایت دو نوع است. هدایت مطلقه و هدایت مقیده.

پس، مطلقه رجوع عالم است سوی او بناچار، از هر طریقی که باشد، زیرا هر طریقی به خدا می‌رساند، و در نتیجه، سلوک آن هدایت است. و همه راه‌ها رساننده هستند به خدا، خواه راه‌های سعادت باشند یا راه‌های شقاوت. و فرق بین دو طریق آن است که طریق سعادت باز می‌گردد به خدا با قرب، و طریق شقاوت باز می‌گردد به او و متصل می‌شود، و نیست در متن واقع طریقی مگر آنکه منتهی به خدا می‌شود. پس، همه سالکان مهتدی هستند، و سلوکشان در طریق‌های مختلفشان هدایت است، زیرا خداست منتهای سفرشان.

و هدایت مقیده دو نوع است. نوعی همان هدایت عوام است، و آن إتباع رسل است با سلوک سوی خدا بر طریقتی که پیامبر آن وقت تشریح فرموده است.

و نوع دوم آن است که هدایت خواص می‌باشد، و آن سلوک عبد است سوی خدا بر طریقتی که بر آن است نبی آن وقت با باطنش ولی تشریح فرموده است آن را مگر به خاطر آنکه بیم داشت بر آنها از عدم وفاء به حق آن. و این نوع هدایت تنها بعد حصول هدایت اول است، که هدایت عامه می‌باشد. پس، چون حاصل شود این اولی و عبد سلوک کند بعد از آن طریق حق را در اسماء و صفاتش با معرفت حقیقت الهیه و گرفتن از معدنی که گرفت از آن نبی او با تصرف کردن در مملکت اسماء و صفات، تصرف مالک در ملک خود، و متصرف به اوصاف خود بعد مرتبه و اصالت، نه با عادت و پیروی، او مهتدی باشد، و این هدایت خدا باشد. خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ" (۲:۱۲۰ البقرة) (همانا هدایت خدا هدایت است)، ولی هدایت اولی هدایت سوی خدا است. خدای تعالی می‌فرماید، "اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ" (۴۲:۱۳ الشوری) (خدا هر که را بخواهد، به سوی خود برمی‌گزیند، و هر که را که از در توبه درآید، به سوی خود راه می‌نماید). پس، عوام تابع شریعت خدا هستند، خدا هدایت کرده است آنها را سوی خود، و خواص تابع احوال او هستند، برگزیده است خدا آنها را و هدایت کرده است آنها را به هدایت خود. پس، فهم کن.